

# موشکولو

● شهر ام شفیعی  
● تصویرگر: سید میثم موسوی



## دفتر

موشکولو یک دفتر سبز داشت. اما آن، دفتر نبود. یک کاهو بود که اُتویش زده بودند.



## نان

بابا به موشکولو گفت:

«نان را با خمیر نان درست می کنند.»

موشکولو پرسید: «دندان را هم با خمیر دندان

درست می کنند؟»



## حلزون

یک روز، موشکولو روی میزش یک حلزون دید. حلزون را برداشت، از پنجره‌ی اتاق انداخت بیرون. ۱۰ سال گذشت. حلزون دوباره به میز موشکولو رسید و گفت: «اگر یک بار دیگر مرا پرت کنی، به مامانت می گویم!»

# لیبندک



## جوچه

ساعت دیواری گفت: «تیک تیک...»  
ساعت مچی گفت: «من هم جوچه ساعت. پس جیک جیک...»  
مهری ماهوتی



## بازی

سیب زمینی به سیب زرد

گفت: «می آیی بازی؟»

سیب زرد گفت: «نه، مامانم گفته با

سیب زمینی‌ها بازی نکن، چون

لباست خاکی می شود.»

ناصر کشاورز



## غوله

غوله ساعت مچی نداشت،

ساعت دیواری به مچش می بست.

محمد حسن حسینی



## چیک چیک

جوچه گنجشک گفت: «بَقْ بَقُو،

بَقْ بَقُو.»

گفتند چرانمی گویی جیک جیک!

گفت: «آخه امروز من را بُردند تو

کلاس کبوترها.»

طاهره خردور

